

از پشت منشور شفاف

حسن فرخ سرشت

از «نذرداره» تا «داراه»

مجموعه‌ی داستان‌های کوتاه

نویسنده: علی اشرف درویشان

نشو: اثران ۱۳۷۵

بند آمده بود تنهای و قشنگ که گوره را این گفت زبانش باز
من شد و حرف می‌زد* و دیبورو شش جام سرستگین
شده بود جواب سلام را چوکی ناد لاید بول قند و
چایش را من خواسته این بود که شب هیجانی شدم و
نتعات را زدم تو هم که بیزگ بش و زن بیزگ اگر بول
ننانش باش و پیش سرمه خجالت بکشی زن را
من زنی از من هم بدتر من زنی خلاخال نکن ول خد
حتماً درست میشیه یک ریخاگی تکلیف همه را دوشن
من کنم که...

* تاریخ آیا! - قر را که من گفتند «مرد ناگهان ساخت
شد پرسک توی قرق کشید تا بیند به شدن همه‌ای
به اتفاقی از کنکشیده میان دست پسرک بود مرد ای ای
ههان را پاک کرد پرسک فونق ده میان قربنید تا
از تزدیک همه را بیند - روی همه دو تا سریز قیمه‌ی
سین و نیز در حال حمله استفاده پرده و نیزه‌ها روی بلو
و پرده گرفته بودند این یافته ایان از گنگشیده است
دو سریز قیمه‌ی سین و نیزه در حال حمله که نیزه‌های
خود را روی او بدرش گرفته‌اند و در حال: - قله‌وسنی
در گور افغانستان کوتاه خودین، رد کنین بهمن چه پیدا
کردم نه سکان!

لیکه خودند متوجه بالا شدند تو تا زیمارم
تفاهه‌شان را رویه اینها قولی و قوه بودنے
از گنگشیده تا حال - صدی ای ای ای ای ای ای ای
حال پیوون می‌زند دیبور و اسوزر گوکی من گفت پدر و
همیشی هدف سلاح ماموران بودند هدف تاریخی
آن بودند که هر طالب که در آینده این
تاریخ ایان است درویشان پنهان و اسکارا کیم گوید پدر
و پسر، تان جا به می‌اندکش اما پایان همه‌ی شان
دیگر اغفار شده است خستین و در عین حال قطعنی ترین
شنهانی جانی هی، تضاد رویی بدر و پسر است.

پدر در خواب می‌بیند که به «مارداش» رسیده است
پسر خواب می‌بیند که «اخنهانشان» بر سرمش خراب شده
است پدر در همین «تاریخ» ادامه خواهد داد پسر در
جست و جوی «تاریخی» دیگر است اما سوال مهم آن
که پسر در کجاچی از «تاریخ» فرار خواهد
گرفته پرسش که به درستی پس باش سانده است
پاسخ که از خواسته خواسته من شود

من این جا مجال تحلیل گستردته این داستان را
نذاره و نیز نمی‌خواهیم کلام به واکی برویم فتن این
داستان را دیگر داستان‌های این مجموعه بگذاریم که آن
کار دیگری است.^(۲) فقط اضافه‌ی من کنم که قبری «

رویاط سرمایه‌ناری در روسهاها و بولواری کالا در کاکه
مردانه

همن هفت داستان کوتاه، چنان تصویری صریح
دقیق و صادقانه از سیمای جامعه‌ی آن روز مایه
خوانده‌ی امروز ایراهی به نهند که او اگر جسم سالم و
نگاهی تیز ناشن پاشد من تواند در خطوط آن تصویر
پیشنهادی سپاری از براشنهای اجتماعی بعدی را بینند
«قبر گزی» در همان زمان این بروت شد از در غصه

خوانده‌ی برسن گفت که این سعدت‌سخاکی که به
پرسک افتاده این را بروز کار روسها «جاکان» شده
که چهارم و دهم آغازین، آغاز کارخانش اسسه انجام
کارخانش پیشست؟ سریز شدن به شهرها، پیوشن به
صفوف ارتش نیروی گاز خفره...

* قبر گزی در نظریه من یکی از زیارتین و
پرمعنازین داستان‌های کوتاه در زمان درویشان در این
وقوع به غایت ساده دارد^(۱) اما سپاری پرمانته
داستان به طور عده‌ی از دید طلاق کل نقل من شود و در
زمان تقویم و خلی پیش مرد از آن دید خود این
خطه تویسده ناعماله، تکمهای سرگذشت و پرسنوبه
مرد و سرک در اینکه شفاف و حال می‌شناخت تا تاریخ شان را
پرای خوانده و نهاده

پرسک نکان خود را چشم‌ماش را اهست گشود
صورت سیاه پوشیدش را که موهای سیاه و
ضفیع در آن پاشیده شده بود و بیرون خود دید چهید
که موقع رفاقت

همن باراگرف افتخاره، همن تصویر نخست
موقعیت مرد را به سرعت با قدرت هیزی سپاری، اشکار
من کند سرمه موقعيت تضادی‌زدار مرد در این
کشکش، و در چندی موقعيت خویش، ساقنه شده و از

دست رفته است، موقعیت فضای‌آمیز مرد راهیان سیاه و
دست رفته است، موقعیت فضای‌آمیز مرد راهیان سیاه و
سیفید صورش اشکار کنند کشکش میان جوان و
بیری، زنگلی و مرگه مالن و رفتن - و ساقنه شنکی و از

دست رفتن این در تصویر به غایت قدرتمند صورت
سیاه ساخته - که موهای سیاه و سفیدی در آن باشند
شده باشد صورتی غیرعادی، نایمنجوان، با غلبه^(۲)
رویی، غال ایان است، که خودشندگان منعل استه و همین

دست رفتن از خود را خودشندگان مرد را ایان کنند
این ساقنه‌شکی که در افزایش نیست است با اگترش
داستان به اساقنه شخصیتی و اجتماعی فرا می‌روند که
دفن، درمانگان و ساقنه شنکی مرد را ایان کنند

این ساقنه‌شکی در این داستان سطوح کتابی مددی دارند
و در اشکار اصلاحات ارضی به تجویز لمبریالیسم است
اما بیش از آن در قیاس با کاکش زمین، این الفروند

است و آن کاکش، این بیش است و آن مالانگی، این
رویکرد به نزدیک است و آن خردی به پنهان مرگه این

اینده است و آن گنگش است، این خردی به پنهان مرگه این
بر اینکه در سال ۵۶ چاپ و منتشر شده است، علاوه
بر وجه اشاره انسانگری لایه انتقال سقید و اصلاحات
از حق تجویز شده از سوی اسپریلیسیم، در کل جزء
کنن قیرمه‌ی خود را خارج از این مکن خود را افغان
به دقت و صراحت شناسیم که گفیر گوش نیز آنده

از «نذرداره» تا «داراه» گزینی‌های سی و چهار داستان
کوتاه از جمجمه‌های طریق این «لایه ایان و لایه»، «لایه ایان»
«فصل ایان»، «عمراه افگانی»، «اصفهانی»، «تنده»
و «درسته» است، شش مجموعه‌ی که «دستاورد

پیش‌توینج مال کار ایل اشرف درویشان در زمینه‌ی
نوشن داستان کوتاه در زمینه‌ی دیگر، مائد اندیشه
کوکان، رسان، سفاله و نقویس، شنون فرهنگ
کرامات‌ها، گردابی افسانه‌ها و مولا فرهنگ عامه و
سیزه کار کرده است، که در نظر من، اساس نوین بخش
کار آفریز هر چیزه در همین جمجمه‌ی داستان کوتاه بوده
است.

«نذرداره»، نخستین داستان کتابه تاریخ بهار ۱۳۴۸
را از اند و آخرین داستان آن، «داراه» تاریخ ۱۳۷۷ را.
این درودی پیش‌توینج ماله سعی یک نسل است و
داستان کوتاه، خنی این که در حد داستان کوتاه - بافت
اجتماعی، جامعه‌ی ما سکونکافانه، صریح و صادقانه
تجزیه و تحلیل کرده به خواندن از اینه من هدف از بخش
مشور شفاف از ها سرگذشت یک نسل را هم به روشن

نمایم «دسته ایان»، همین ایه از اینه از اینه
سرگذشت در پیوسته، ظاهرش هرچه کاملاً شوت گرچه
کلام اخیر همین سرگذشت، به روشن، در «این جهت»
آنده است

«حالا داشت پدر را یا می‌کشید با همان دسته ها و
پاهای رها شده در فضا، او را کبار پنجه‌ر اورد با همان
چشم زیل میش، در آن زیل نگاه کرد راز آن جا بود
یکچو اون را باید کرد - سیروان، نهای کبار پنجه‌ر ایستاده
بود س مال پیش »

راز نسل که از اشیواران شروع کرد در محرومین
نقطه «ایان و لایه» معلم نیاز علی «نذرداره» شد بند و
زنجیر و شنکه و کشتر را به جان خرد - و این نسل

نیزیتی شور زدی کم تجزیه و ده که جاشه مددی‌ترین
مایه سویاپن بود بازمانگان ایشان، بالآخر در خواهد
باشند خا اگر پس از سی مال باشد

هفت داستان گزیده از جمجمه‌ی نخست - «ایان و
لایه»، که در سال ۵۶ چاپ و منتشر شده است، علاوه
بر وجه اشاره انسانگری لایه انتقال سقید و اصلاحات
از حق تجویز شده از سوی اسپریلیسیم، در کل جزء
تصویری دقیق از سچ اجتماعی جامعه‌ی ما ایله
من گند استاره ایان و لایه که گفیر گوش نیز آنده
توفی خانه کنکاری بود به خصوصیات از وقتی که جزء
خوش‌نشین ها به حساب آمد بود بعد از آن دیگر - کمتر
حرف زده بود هیچ‌گاه خنده‌یده بود مثل این که زبان

^(۱) در «گازواونک»، قدر، خار از سه‌خ خسروی - «قرقر»، در «درمانگان» در «قبر گزی»، «قرقر»، الگاندیش شنون شنیت
^(۲) در «کاهه» اقلامات عمرانی نمایش در «موتور برق» - «لقد

لستان «درست» در مجموعه‌ی آثار درویشان شاید ناسان کلیدی باشد «درشن»، تختسته بودن کشان هشت مساز سپاس را در فضایی به شایست پرتویه هرالس الود و هیروه که پرسک شاهزاد استه بالا نمی‌بزد همه‌ی عامل هاستان شگردیهای سپاس، ایهه چاری زاویه دید و درهم شدن آن از ظان کل نا راویه دید عینه همه و همه به همارت تمام در خان فشار ایکه افراد قدرت کور بدوی، برش و تاباید به کارگفت شده‌اند.

این ناسان که در این آن که ناسان رائیست است، سمن تصور «وقمه» از وقار و روزگار با بهره‌گرفتن درست از عاصم واقعیت محدوده و محدودیت آن «وقمه» را در منورود چنان که کشان در سی‌را تا سطح تاریخ کشان - با کشان تاریخ - همه‌ی کسان از تما من دهد که در ازهار ازون قاتقی بر «دان باره‌ی سفرهای ایز برقک» کوشیده‌اند.

پرسک در مشاهده «وقمه» ای خوشن استه اما وقت هم به خود نماید آنجه که دره راهش نمی‌کند آن پس سمرق اسناخ خوش راه رم کند و اینچه که «باباینه میرمند» حساسیت هم درستی باشکن خون او را که به دست می‌گزیند سرمش خود را به کناری می‌نهاد و همان را من نویسد که پرسک توشه است

- «درست» ناسان هنره به روایت درویشان استه به همین سبب هم ناسان کلیدی در کل اثرا اوسته بجزی همانند قطع نامه نویسنگی اوسته، این من نیسته که چنین من نویسیه این دنیا من است که چنین توشه من شده، او از میدان ناسان چنین براهمه بسیار خوب برآمد است.

پیلاست که کارگوش «وقمه» هرگز نمی‌توان چنین تا دور رفته توسته توانسته استه فضایی چنان فخر خوار کشک کند که از «وقمه» به سیاوش و امون اتش در کشیده شود اسخین واقعیت و خجال، سرهاهی «وقمه» را نویسه من دهد اما نکته که در این گشترش خالی بر اهمیت غله نکند و آن را یک سره تهاء نیازد در گره که این دو غله باشد عنصر واقعیت باشد ول چنین گره‌گاهی باشد لفظ خال کشک شود در این زمینه در همین ناسان اسنانه عمل شده است.

پس از شلیک هشت تیر خلاص و «باباینه «وقمه» من خواهیم «داران ایستاده و شسته، پرسک به خود آمد » حالا تویسته «وقمه» گشترش باشد راه ایز دیگر گشترش من دهد مع پیشین این گشترش ایز ایجاد فضایی وهمه‌ای و با گشون عرصه بر سرمه‌های کور طیبی و اجتماعی و به ححال سراندن نقص عامل انسان - تندیں حاصل شده بود اکنون که پرسک به خود امده است تویسته با پیوند مجدد «وقمه» کشترش یافته به خال، موج بعده را در غایت همراهی ایجاد من کند این را به درست همراهی تاریخ - استطواری - سیاوش ارا به جای عامل پیشین من شنیده و قفت و پرگشتن یان تعلیم و بودی محظی، که «سیاوش» ایز داشت، «خالوساوش» نقطعی بارگشت آن است.

پیش از بودی به استطواره به تاریخ سفری در برون و درون سیاوش ایکه آن عصری است که باید مژه‌های

دویشیان در مقام تویسته، این بخت بلند را داشته است که شاهد بکی از برافت و خیز ترین مراحل تلاش مردمی سیاوش راهیان از سیم بر سر می‌گردید، و تجاری مستقیم از آن شرکت گردید، و تجربه‌های او به قیمت فراهم آورده است. تجربه‌های او به قیمت زندگی و حسرت و درد تهدیدهای عظیمی از مردم این سیم سوزین به این شاهزاده بودند، هم اثناهی ایست که به شام سراندن روز خوش را قیضی عظیمی می‌شمارند - در هر اسنه و هر اسنه شاه از «گرسن بون» - «بیمار بون»، «پی خلنان بون»، «پیل به هر اسنه از بون» شده است، و تا خان خواه بزرگ فارس و همچند را در شوالان تاریخ خوش بیجد به دامن سرگه‌های کوچک می‌گیرند -

دویشیان در تصور ادمی گرفتار در چشین موقعیت‌هایی در ناسان نویس ایران یک نویسنده استه تصاویری که از رابطه انسان - نان در دو ناسان «خانه» سایه و «بیمار» افریده چنان شش و چنان بازدیده اند که از نان ها نمی‌توان روان‌خانه ایل این بخشی شان چنان بر جسته داشت باشد اما بیش از آن پاید شکل پیراسته خود را بسیار کشیده به مخصوص ولایت را از «فلاره» سایه از استهار شد تا ایگشت تأیید را از ادبیات زنانه می‌گیرد، راهی که بزرگ شنیده‌اند.

می‌شوند! که همه از مجموعه‌ی «قصه‌های بنته» انتخاب شده‌اند در مجموعه‌ی خاکه در کل اثرا درویشان و در ادبیات معاصر ایران اهمیت خاص هارند و از آن سایه بهروزوند که در «بابات زنانه» ما پیشی شان چنان بر جسته داشت باشد اما بیش از آن پاید شکل پیراسته خود را بسیار کشیده به مخصوص ولایت را از «فلاره» سایه از استهار شد تا استهار کشیده نوشته، بعد از صافی هنایه هیچ علوی با «پیچاده‌سدنده» و «ورقی ابراهی زنانه» -

اعماق هست در دمده اجتماعی ما راه بهداشتند - در ناسان های «پیشبره» این مجموعه - ناسان های که ناشان ایل این مجموعه - همان ناسان های که گفته همین ممتاز ناسان های «پوسته» از این قلایه از خواهرانهای خانه ایل که از این زمانه شه و روستا را در چشانهای این ناسان های ملتفت از شه و روستا را در چشانهای این ناسان را در چشانهای این ناسان کشیده - پس از خواهند که گزارتند این ناسان های گرفتار کاسته های سیکلیک اند (۲) همین کاسته های تکنک در ناسان های گزرن شده از مجموعه‌ی «قصه‌های بنته» سیکلیک ایل این ناسان های ملتفت از شه و روستا را در چشانهای این ناسان های که گویا روزی روزی شر به خود ندیده باشد - هموز دیده من شود و دریغ است که سفده‌های چنین کوچکه که کار بزرگ درویشان لطفه زند احکمه از این همین مجموعه‌ی انتخاب شده‌اند که ای کاش تجویه‌های ایل ای از نون تالاب لوسک پیش‌نمایی کار و هزار نان و نمک برای پرطاؤس «درست»، «پیش» و «وابیت» هستند -

از این روز پیش ناسان های کتاب به همین شتاب من گزرم تا به ناسان های مجموعه‌ی «درست» و سیس داشت سیار مهم «فلاره» برسی.

درست» - مجموعه‌ی ناسان است که بیست و چند سال پس از «ازان و لایت» منتشر شده و تا ان لحظه اخیرین مجموعه‌ی منتشر شده از درویشان استه ناسان های «خانه» کوچک تندی «فریزمه»، «خان و نمک برای پرطاؤس «درست»، «پیش» و «وابیت» -

از این روز چنان که گزرن شده از این تالاب لوسک پیش‌نمایی کار و هزار نان و نمک برای پرطاؤس «چای خود را به یاریکه راه تجویه‌های ایل ای از نون تالاب لوسک پیش‌نمایی کار و هزار نان و نمک برای پرطاؤس «چای خود را به یاریکه راه تویسته» این بخت بلند را داشته است که شاهد بکی از یافت و خیز ترین مراحل تلاش شرک کرد و تجربی کار درویشان ننان من دهد این این بخت شاهد بکی از خوش آمدگفته‌ای این بون ورود در جزایر ایل ای از ناسان های لاغزبری، اگرچه باید کوشید و گوشید و ایگالکه ترین شکل هر قصاید را یافته اگرچه باید در جستجوی گلمنی بر هزاران تن سگ کلام شنیده و زد و لشته زد اما به خمده شدن شکل و تواریخ در آن باید تسلیم شد بر این ناسان های بنهان و اشکار، فضایی سیزین به دست امده هم اثناهی که غارشان گردانند و به صلاحیتان کشیده اند تجربه‌های او جوهر استهار و استهانهای باید قیاره ایل این ناسان را بسته ایست در بازقوشی هنری شان کوچک نکند بازی سیکلیک را برای تکنک، با ادبیات برای ادبیات اسلامی نشاند -

منظور من نیسته متنظر «پیشمند» هزاران تن سگ کلام در چشچوی گلمنی بیکانه است.

ناسان های «پی خلنان» نخ، «مسیرزا حسینیل»، «مام حیدر»، «صالقاته»، «گزارش شماریه یک»، «چیزی در روزانه»، «کیمه» و «وقتی که درخیزان مهران

شروع کنیه که «داراء» است، «داراء» اسم همان تأموز است

که به داشتن هم داده شده است. این نکته می‌توان در بحث کرد که «داراء» داشتن، فردی مشخص نیست و نویسنده سخن معنی را در نظر نداشت. اما از اینجا که داشتن کوتاه عموماً و داشتن کوتاه امروز خصوصاً مستحب سازی را بر نمی‌تابد و نویسنده هم نمی‌خواست داشتن را در احوال شخص نامozی نویسد که به شکل خاص خود داشتگی را گفوند است، و با اشاره مدنی به طبع داشتن کوتاه عموماً و داشتن نام خصبت است اما یکی باشد با داشتن، بر مقصود داشته است. اگرچه داشتن نام یکی باشد با داشتن، اما در اینجا شفعت در نامگذاری داشتند اما در داشتن «داراء» به شکل که گفته شد از این مرد به متزلج یک شگرد پیش از پروردیده است.

نام خصبت اتاکا کنیت داشتن، «داراء» است که نام تی چند از شاهان خمامش بوده است و نیز به معنی تروتند است و بالاخره «داراء» در سال‌های قبل از اتفاقات، همان سال‌های ناش موزی (با ایار علی تباراء) نام پرسی بود از طبقه متوسط مرغه این روزهای که مردم خواهش آفریدند، تو خصبت اصلی در کتاب قاروس اول داشتند.

و «داراء» داشتن به نظر من با این هر سه نسبت دارد. پسر سلطان مادر خنگی بیرون، «داراء» اسوز است و سلطان مراد راست، ایم پرسی را چرا «داراء» گفانته است؟ همین سوابع به دیگر درست باد شده که میان «داراء» و طبقه سه‌گانه همکنی این وجود دارد به صفات اشاره می‌کند سلطان مراد متفقیر «داراء» کتاب درس بوده زنگنه اش با زنگنه این «داراء» فاصله‌ای نظیر نامه است. این داشتن کتابهای نویسنده زبان‌های پیشین نیست. «ایمان پرسی» این است که از این توان از تقدیر پرسیده بودند من زنگنه ای داشتن کتابهای این زمان را به خود بردند.

من گذارد

گفته شد که «داراء» پرسی‌گی ساده دارد هم‌می‌هاجراء «کشمکش» معنی است با «نامozی» که درس نمی‌خواند داشتن خوانده شده را تلقنیه می‌کند و در

حال، داشتن خود را نمی‌نویسد. خماره خود را افشا می‌کند

عن افتخار کدام بر شاهنامه امروز و فرداست. همان‌

پرسی است بیان سریوان باشد؛ بیان نویسنده بیور

با پدر سریوان و پیمان پدر سریوان با زنگنه.

و «خشنجه» باز فعلی دیگر از داشتن خن و هترمه و

منقد و زنگنه است. رواش تاثران، بیچ و خم چندی

نخواهد جزو این که حکایت در حکایت است. در یک دروغی

این، «خربی» داشتنی می‌خواهد و از انتظار غایب

می‌شود خضار داشتن خوانده شده را تلقنیه می‌کند و در

از هوشیزی بر از تقدیر این که امروز با زنگنه

نیز است که پرسی به جان کوشیده از پدر درمی‌باید

پای از زنگنه کدام بر شاهنامه امروز و فرداست. همان‌

پرسی است بیان سریوان باشد؛ بیان نویسنده بیور

با پدر سریوان و پیمان پدر سریوان با زنگنه.

و در روایت

در این داشتن هی، باز تمازی و هدو و واقعیت از میان

برخاسته است، وقتی مادری قه می‌زد از سال ها استقرار

شیخ مشک می‌شماریده در یک گورستانه چشم بینا

می‌کند از آنکه کابوس بدید من اید و هتر هب از درشت

باشند خون، در این احوال به چه کاری آیند منشک که

داستان را خودش و چایی را تلقنیه می‌کنند اینان که مثل

هر درشت پیگانهای مختاران این هنر، اثنا ان که مثل

کفت افای سالبوری چای را زم در من هدفه و می‌زوند

تا نزد صفت باشند حنا در صفت کشند و به خای

و پروردیده. مدل بر روز مستظر دن تا همسایه‌شان خلو

سایوختن بروی بیدن پی‌باید داشت صورت خسی خود

را با پشت دست و لبه کشانش شک می‌گرد که صنای

حال را از دور شنیده اهای ... ها ... ها و الحظهای بعد خالو

سایوختن از لایه لایه نی های بیرون آمد ... گردد خود را این

عنصر با واقعیتی داشت که «وقایتی» همچنان مسلط

می‌ماند و حتا فرامی بی راه از دست نمی‌شود

داستان‌های برگرفته از مجموعه درشت به

شجاع شنیک را گرفته در شهر من خود و طاووس «همه

داستان‌های در خود توجه و حاکم از دست یافتن

نویسنده به قلمروی ایاره تازه در خوبی شکل و معنی

است. از این میان، دو داستان «شیخ» و «ایران لحظه»

پنهان و اشکار با داشتن درشت، «مرتبه‌دان» این

لحظه با همان تکه‌های مغل‌تلائی شدید این به

درشت ... من چندین داشتن، مرگ درون نیز از راه

دون شهر من گذاشت به ایقان سریوان و سادگان در

مجتمن که حتماً پیش از چهار طبقه دارد که

اساورش از توین و سابل یکی از کار افتاده است.

ایران لحظه مرگ در نیزار را به زنگی همه‌مزده بیرون

من زند و واقعی و ملسوش اش من کند از سایوش به پدر

سریوان او خود سریوان!؟! بیان زندنا و خوانده را ز

دون من نه زار به اثاب شفار گرفته شیر بهتهد

من اوراد فاین لحظه در پوین با ادرشت ... سیر از اکل به

جز از اسطوره بوده از سایوش به پدر سریوان است ... به

نهایی هم فاین لحظه داشتن زیما و پرمناسه

واری است که پرسی به جان کوشیده از پدر درمی‌باید

پای از زنگنه کدام بر شاهنامه امروز و فرداست. همان‌

پرسی است بیان سریوان پدر سریوان با زنگنه -

و «خشنجه» باز فعلی دیگر از داشتن خن و هترمه و

منقد و زنگنه است. رواش تاثران، بیچ و خم چندی

نخواهد جزو این که حکایت در حکایت است. در یک دروغی

این، «خربی» داشتنی می‌خواهد و از انتظار غایب

می‌شود خضار داشتن خوانده شده را تلقنیه می‌کند و در

حال، داشتن خود را نمی‌نویسد. خماره خود را افشا می‌کند

عن افتخار کدام بر شاهنامه امروز و فرداست. همان‌

پرسی است بیان سریوان باشد؛ بیان نویسنده بیور

با پدر سریوان و پیمان پدر سریوان با زنگنه -

و در روایت

در این داشتن هی، باز تمازی و هدو و واقعیت از میان

برخاسته است، وقتی مادری قه می‌زد از سال ها استقرار

شیخ مشک می‌شماریده در یک گورستانه چشم بینا

می‌کند از آنکه کابوس بدید من اید و هتر هب از درشت

باشند خون، در این احوال به چه کاری آیند منشک که

داستان را خودش و چایی را تلقنیه می‌کنند اینان که مثل

هر درشت پیگانهای مختاران این هنر، اثنا ان که مثل

کفت افای سالبوری چای را زم در من هدفه و می‌زوند

تا نزد صفت باشند حنا در صفت کشند و به خای

• اگرچه بساید کوشید و کوشید و

رس کوشید و «کسبت ایسی» را جانشین داشت.

اجتماعی؛ کنند، یا «دانیون» را برتر از «اجتماعی» پوند «بشنستند. حال آن که در روزی روپایی اجتماعی، هیچ ایشان وجود ندارد... به هر حال این بخش است که جای دیگر من خواهد.

۳. اگرچه پوند «شکل» ادبی وجود ندارد - چنان که بسایر چیزهای دیگر - اما رفتن به سراسع ادبیات از سیر شکل، ندیده گذاشت آن تبروکی اجتماعی در کار است که هم ادبیات را به وجود می‌آورند و هم شکل آن را فرمایستها تخطیابش در آن است که شکل را «پیش (apriori) برو» می‌گذراند؛ حال آن که درست تبروکی اجتماعی را داده می‌شود - لایه - «استقلال» اثرا نماید. اگرچه پوند رام هم خوب است و میر و فیره - بحث شکل در آثار درویشان را به فرضیت دیگر می‌گذراند، مگر تا دست

دهد.

۴. آثار داستانی این دو نویسنده، در عین دوری پیار به هم تزدیک است، و این تزدیکی را در جای خود، می‌توان نشان داد از همامل درویشان به دو اهل، این چا اشاره کرد: (۱) تدوین خود را در «دوری» تذکرۀ جامعه‌ای می‌خویشند، بدین درویشان اما، به این تدوین روابطی عینی روزگار خوش رفته است. (۲) هدایت

در تدوین و درویشان در بین تقویر است.

شروعان، کنک از نصان سلطان در داستان‌های درویشان ایست و این تجوییان اگر به تخریج و لختی پرسک قلیر کریه هم باشد، باز از «پسر» از وضع موجود، جذات، تجوییان، حتاً به صورتی کنک و معاول، من داند این چه را که هست، تی خواهد - تجوییان همان شاهی فاریوند؛ همان شیوه تقدیر است. پیام تقدیر است.

فر از مکثر ترین کاسته‌های تکنیکی به حضور، در اشار اولیه‌ی درویشان، فلکان سنجام است. در داستان کوتاه‌ی باشد یا بلند یا مازن، زاده هدیه باید از «دوری» توضیح خوبی باشد. تمهید مقدمات توضیح یا همان

توضیح از بینوند این افسانه است. این توضیحات همچنان‌ی مردم است این از این مردم از طرفی هم به ظرف من، نویسنده نمی‌تواند و باید در همه‌ی عصر اثراز خود را جمع و تعدل و تصحیح کند از داستان‌های این جمجمه‌به پیش نیازند این جمع و تعدل اند

من تو ان «فر نقص» را متال اورد که مسخه‌ی نخست از نوع همان تمهید مقدمه با توضیح از بینوند و باید حلق شود، یا بعضی از داستان‌های کریه از جمجمه‌ی «قصه‌های بند».

۷. نقل به مسنون از مایا توکسن.

۸. این لحظه داستانی است که باید به دقت

کافی خواهد شد، و گردد که درون ایشان بوده تغایر داشت.

۹. دیرباره مجموعه‌ی درویشان در مصادیه‌ی راه رفتن بر لب‌هی «شیخ» در دنیا سخن شماره‌ی ۷۷.

اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۶ نظرم را به روکار نوشتام

۱۰. سلطان مراد از سلطان مراد است اما از حصار

جهات خوش نمی‌تواند بگذرد به کلام دیگر،

سلطان مراد با جهات اش سلطان مراد است اما از حصار

ناخان خوش که برای دیدگر سلطان مراد است.

۱۱. اما از هایرش هایه...

فر و خود کار به همین ختم نمی‌شود -

علم در پروردۀ سلطان مراد مکروأ به خطأ و فته

است هنگاری خنگ و درس بخوان که اصلًا امیدی به

ایمنش نداشت - اساس خطای علم همین جاست. او

«ایندیشه» را متنبل به علم و خود می‌داند خالق از آن که

پلاحت و جیل هی، با کارکرد خاص خود در لحظه‌های

معنی - در لحظه‌های گلزه اگاهی پرور - می‌توانند

«ایندیشه» را باشد تز فراخ ناشان، تعمیر موقبیت

روشنگری در مقابله چهل کاره از چهل فعال است.

علمی، با چهل سلطان مراد کار نمی‌بود، با حقیر

پگوییم، ندیدهش را گرفته بود - اما، هفتاد

علمی از ایشان را بر می‌گیریم که در اوضاع و احوال

زنگیکش اش در اورد با استنداد سپاه و انتقامی گذشت

نسل که شاهد باشد موضع عوله کوئین کشانه را بود

به جوان می‌توان گفت که مجموعه‌ی از نزارد تا طلاق

این بگوید سه علمی، چهل سلطان مراد را چهل خود و

عقلی من دیده است. شاقل از این که در اوضاع و احوال

مساعد همان چهل من تواندن هران از خود دراید و بدل به

چهل هی، قلیر خوده تواند این جاست که آن باید

تروسان آن چهل رمکه، چنان در موضع تهادی می‌باشد

که خواهان به سیطره دروازه اشکار می‌شود

این چا پهلوخان در خوده درامی سلطان مراد همچیزی می‌شود

همان چهل خوده درامی سلطان مراد همان چهل

فال است که خلاصه ای از مکن سلطان مراد همچیز را

من فروشد و همچیز را من در قلن راه پهلوخان راه خود را

علم را - و معلم مرغوب موقبیت در شگان خوش

است.

قطب دیگر داستان، معلم است. او چرا عهددار

آموزش «داره» شده است؟ در نجاستن نکن، ای ایشان

روشن نمی‌توان پاقه، بیانی پاسخ نمایان دلیل بر

شفع پیرونگ سلطان گرفته، اما در واقع امر، چنان

نیست. همچنان که ای دنایان، در احوال شخصی

نوماریه، نیست از این سوی آن را باید برای این مخفی

علمی در پرور یک طبقه اجتماعی شفعت در این نصوب

موقبیت روشنگریست که با این چهل دلایله را من خود

با این به هر شکل در می‌افتند

در مازارین سلطان تجرید و تعمیم، چهات تبار

سلطان مراد چاروپرادر نیست، دیواری غیرقابل سور

است. (۱۰) معلم در پای دیوار، در مانده می‌ماند و در این

در مانده، موقبیت خوش را کش می‌کند

«نمتم را گره که بگویند توی سر خود -

سرم گیج می‌زود درازی بر زارم ای ایشان که ای ایشان

این شکوهی همه‌ی دروشنگران در قلمروهای

سلطان مرادی است، بنز ای ایشان این شکوه را

می‌کوشند و ایس زنده چشمی ای ایشان دل خوش

من می‌وند، گویی هم از می‌دان به راه می‌افتند

هزاره، تصوری از یک، درون تاریخی است. معلم

گام به گام به خودکشی نزدیکتر می‌شود او در این

نشایر زلایی برگزارانه‌ای که بگردانی خلیل

نیست، سپس ای ای ایشان که ای ایشان این لحظه

هیچیزی را خواهد داشت، شکل گرایان روس

در نظر من فقط یک شکر است. شکل گرایان روس